

غزل شماره ۵۱

- | | | |
|---|--------------------------------------|--|
| ۱ | لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است | وز پی دیدن او دادن جان کار من است |
| ۲ | شرم از آن چشم سیه بادش و مژگان دراز | هر که دل بردن او دید و در انکار من است |
| ۳ | ساروان رخت به دروازه مبرگان سرکو | شاهراہیت که منزلکہ دلدار من است |
| ۴ | بندہ طالع خویشم کہ در این قحط وفا | عشق آن لولی سرمست خریدار من است |
| ۵ | طبلہ عطر گل و زلف عمیرافشاش | فیض یک شمع زبوی خوش عطار من است |
| ۶ | باغبان، همچو نسیم زرد خویش مران | کآب گلزار تو از اشک چو گلنار من است |
| ۷ | شربت قند و کلاب از لب یارم فرمود | زرکس او کہ طیب دل یار من است |
| ۸ | آن کہ در طرز غزل کلمتہ بہ حافظ آموخت | یار شیرین سخن نادرہ گفتار من است |

ترج غزل

معانی لغات غزل

لعل سیراب: لعل آبدار، لعل با طراوت و لطافت.
 به خون تشنه: مشتاق به خوردن خون، کنایه از سرخ رنگی زیاد، خون آشام.
 وزیپی: و به دنبال.
 انکار: منکر شدن، نفی کردن.
 در انکار من است: در صدد منع عشق من است.
 بنده طالع خویشم: از بخت و طالع خود سپاسگزارم.
 قحط وفا: قحطی وفا، کم بود وفا و دوستی.
 طبله: صندوقچه: جعبه عطار که در محفظه آن گیاهان معطر و عطریات را نگهداری می کند.
 عطار: عطر فروش و در اینجا پراکننده عطر معنا می دهد.
 عبیرافشان: پراکننده بوی خوش، عطارافشان.
 زلف عبیرافشان: زلف خوشبو و عطارافشان.
 گلنار: گل انار، کنایه از سرخی.
 طرز: شیوه، طریقه، اسلوب.
 نکته: دقایق کلام، سخن لطیف و نغز، معانی دلنشین.
 نادره گفتار: گفتار بی مانند، کنایه از سخنان مشحون از لطیفه و اشارات بی مانند.

بیت اول

لعل آبدار و خون آشام همان لب یار من است که با دیدن آن کار من جان دادن است.

بیت دوم

هرکس دلبری و غمازی او را دیده و منکر عاشقی و دل از دست دادن من می شود بادا که از آن چشمان سیه و مژگانهای بلند خجالت بکشد.

بیت سوم

ای ساربان از شاهراه دوازه شهر و محله کنار آن راه سفر در پیش مگیر چرا که منزلگاه دلدار من در آن برزن و در کنار آن شاهراه قرار دارد (و من از سفر کردن او نگرانم).

بیت چهارم

از بخت و اقبال خود سپاسگزارم که در این قحط بازار وفا، غم، این دوست دیرینه من به من وفادار مانده است (سودای عشق آن زیبای لوند به من وفادار مانده است).

بیت پنجم

صندوقچه عطر و زلف عبیرافشان گل از برکت و فیض بوی خوش عطار و جانان من است.

بیت ششم

این باغبان، مرا چون نسیم گذرا از در باغ خود دور مکن که به برکت اشک خونین من گلهای گلزار تو رنگ و آب و رونق یافته است.

بیت هفتم

نرگس چشمان خمار او که طبیب و معالج دل بیمار و خسته من است برای بهبودی من شربت قند و گلاب لب یار تجویز فرمود.

کسی که در شیوه غزل‌سرایی نکته‌های زیادی به حافظ آموخت دوست شیرین سخن و نادره گفتار من (خواجوی کرمانی) است.

شرح ابیات غزل

وزن غزل: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

بحر غزل: رمل مثنی‌مخبون مقصور

این غزل یکی از غزل‌های عاشقانه ایام جوانی حافظ یعنی قبل از سی‌سالگی اوست، ایامی که حافظ از خواجوی کرمانی شاعر مشهور دربار شیخ ابواسحاق که از او بزرگتر و مجرب‌تر بود در کار شعر و شاعری نکته‌ها می‌آموخت و با او حشر و نشرداشت، چنانکه احتمال می‌دهند که توسط او پای حافظ به دربار شاه ابواسحاق باز شده باشد و این معنا از بیت مقطع غزل کاملاً مشهود است. هرچند که در آنجا با صراحت نامی از خواجو در میان نیست اما اقرار به فراگیری نکته‌هایی در سرودن غزل از دوستی نادره گفتار کسی دیگر جز خواجو نمی‌تواند باشد علی‌الخصوص که این شاعر بزرگ در جای دیگر هم اقرار می‌کند که: دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو. و اما دلیل اینکه حافظ این غزل را در ایام شباب سروده این است که هنوز به درجه کمال بلاغت نرسیده و این پدیده در ابیات سوم و پنجم این غزل به چشم می‌خورد و کاملاً مشهود است که شاعر موفق به بازگویی واضح مکنونات قلبی و مشروح مضمون مورد نظر خود نیست و تعقیدی درگفتار دارد.

شاعر در بیت اول اشاره به لعل سیراب به خون تشنه می‌کند. این عبارت موجز بازگو کننده یک عقیده دیرینه است که قدما معتقد بودند که لعل و عقیق در بدو امر از سنگ و گل معدن متمایز نیست و بتدریج در اثر تابش آفتاب و باد و باران رنگین و سخت شده و پس از استخراج از معدن سنگ لعل را برای اینکه خوشرنگتر شود بایستی مدتی در وسط جگر تازه حیوانات گذاشت تا با جذب رنگ قرمزی خون خوشرنگتر شود. این نظریه بی‌اعتبار و بی‌پایه است. لعل و عقیق و زمرد و کلیه احجار کریمه رنگین، در اثر ترکیب و اختلاط املاح رنگین فلزات مختلف مانند مس و منگنز و آهن بوجود می‌آید که امروزه فرمول و درصد ترکیبات هریک معلوم شده و بسته به کم و زیاد بودن درصد املاح رنگین یاد شده رنگ قرمز یا سبز آن سنگ ضعف و شدت یافته در نتیجه سنگ نامرغوب یا مرغوب‌تر می‌شود. شاعر بنا به عقیده رایج آن زمان می‌گوید آن لعل آبداری که تشنه به خون است همان لب سرخ فام یار من می‌باشد و در بیت دوم از لب یار گذشته به چشم و ابروی او می‌رسد و حالت دل‌بری آن دو را مطرح می‌کند. در بیت سوم شاعر می‌خواهد بگوید که دلدار من در مرحله‌یی در کنار شاهراهی

که به دوازه شهر منتها می شود منزل دارد و ای ساریان تو راه عبور خود را از این طرف بگردان چرا که می ترسم دلدار من را شوق سفر در سفر گرفته با تو همراه شود. در بطن این مضمون دو مطلب دیگر نهفته است یکی اینکه دلدار شاعر بیرون شهر در کنار شاهراه منزل دارد دیگر اینکه سهل السفر بوده و پایش در راه سفر باز و راهوار است و این هر دو ویژگی در لولیان و کولیان جمع است که همیشه در بیرون شهر و نزدیک آبادی چادر می زنند. لازم به توضیح است که در زمان حمله مغول یعنی صد سال قبل از زمان حافظ جماعتی از سربازان ترک مغول در اطراف شیراز مانده و رحل اقامت افکندند و اکثر آنها آبادیها و زمینهای مستعد اطراف شیراز را به خود اختصاص دادند که همان اجداد ترکان قشقایی امروزی می باشند و هنوز در آنها صفات بارز مغولی به چشم می خورد که اهم آنها اطاعت محض از دستورات رئیس قبیله می باشد. عده یی هم در بیرون شهر شیراز به صورت کولیان خوش نشین درآمدند که کارشان ساختن لوازم آهنی از قبیل داس و بیل و کارد و چاقو و سایر لوازم ضروری زندگی بود و دختران لوند آها این لوازم را در شهر می فروختند و با دلبری دل از جوانان شهری می ربودند. بنابراین توضیحات مصراع: عشق آن لولی سرمست خریدار من است در بیت چهارم اصلح است چه این دخترهای کولی برخلاف دختران محبوب شهری روباز و سهل الحصول تر بوده و با عاشق و دلباخته خود مهربانتر بوده اند. در بیت پنجم که به دنباله بیت چهارم است باز اشاره به عطار من می کند که مقصود همان کولیان دست فروش است که همه رقم چیزی می فروختند از جمله عطریات و شاعر گل عطارشان را به بهره وری از بوی خوش مواد معطره این لولیان می کند و همانطور که گفته شد شاعر جوان در بدو امر هنوز به کشف معانی مستقل ابیات و اوج بلاغت دست نیافته و در مکتب وقوع شعر می سراید و معانی ابیات وابسته به بیت قبل منتها باتعقید همراه است.

شرح جلالی بر حافظ - دکتر عبدالحسین جلالیان